صورت جوابیکه علمای اوزبک بعلمای مشهد نوشتند

پوشیده نیست بر هیچ مؤمن عالم که تعرض باموال و نفوس
کسانیکه گوینده کلمهٔ لا اله الا الله و محمد رسول
الله باشند مادامیکه از ایشان افعال و اقوالی که موجب
کفر باشند صادر نشود و عمل بطریق مرضیه سلف و ائمهٔ
اثنا عشر رضی الله عنهم می نموده باشند جایز نیست اما
وقتی که با تکلم این کلمهٔ طیبه مذهب اهل جماعت
و طریقه علمای اتقیا را بالکلیه مهجور گردانند
و مومنان را بایمان اول نگذاشته
اظهار طریقه شنیعه شیعه نموده و
سب و لعن حضرات شیخین و ذوالنورین و بعضی

از ازواج طاهرات رضوان الله علیهم اجمعین که کفرست تجویز
کنند بر پادشاه اسلام بلکه بر سایر انام بنا بر امر ملک علام قتل
و قمع آنها اعلاء للدین الحق واجب و لازم است و تخریب ابنیه
و اخذ اموال و امتعه ایشان جایز و اگر پادشاه زمان و خلیفه
دوران خلد الله تعالی ظلال جلال علی رؤس المسلمین الی یوم الدین
در جهاد که باتفاق اجماع علما واجب و طریق حضرت رسالت و صحابه
کرام و اولاد عظام است با وجود دست[illegible]اغه و قدرت تساهل نمایند
چگونه از عهده جواب و سو[illegible] متعال یوم لا تجزی نفس عن نفس
ولا یقبل منها شفاعة ولا یؤخذ منها عدل ولا هم ینصرون که بآیه کریمه
و لنسئلن الذین ارسل الیهم و غیرها ثابت شده تواند بود بیرون
آمد و بر هر عاقلی که بمقتضای عقل رفته در آیات و احادیث و اخبار
تأمل نماید ظاهر میگردد که جماعتیکه مشرف بشرف صحبت حضرت رسالت

صلی الله علیه و آله شد طریقه تبعیت و خدمت مرعی داشته سالها
در اعلای کلمه حق با کفار در رکاب آنحضرت مقاتله نموده باشد خالی
از شوایب نقصان و مستحق جنان خواهند بود خصوصا آنها که به
مقتضای آیه کریمه لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت
الشجرة بتشریف رضوان حضرت منان مشرف گشته اند اولیک الذین
هدی الله فبهدیهم اقتده شک نیست که حضرات شیخین و ذی النورین
رضوان الله علیهم اجمعین ازین جمله اند و مصاحبت و مخالطت آنحضرت
معزز و مکرم اند و صدیق اعظم را حضرت علیم در کلام قدیم صاحب
نامیده کما قال اذ یقول لصاحبه لاتحزن و بمقتضای و ما ینطق عن الهوی
ان هو الا وحی یوحی جمیع اقوال و افعال آنحضرت موجب وحی است
و آنحضرت کمال تعظیم و توقیر ایشان میداشت و در توصیف هر یک
احادیث کثیره وارد گشته بغض سرور انس و جان بوده باشد

و معتقد ایشان مرضی و متابع آن سرور بوده باشند بنا بر فرمود
قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله و یغفر لکم امید است که بشرف
محبوبیت سبحان و غفران برسد و اینهم شجاعت و اهتمام امیر المومنین
علیه السلام در اعلای حق ازان مشهورتر است که برکسی پوشیده ماند و
آنجناب در زمان متابعت و مبایعت خلق با ایشان بوده و خود
نیز متابعت و مبایعت نموده پس این جماعت که اثبات بغض آنحضرت
میکنند غافل اند از انکه ثبوت بغض با آنجناب لازم می آید و اینهم چگونه
نسبت کردن صدیقه رضی الله عنها با انکه متفق علیه است که شرف فراش
آنحضرت یافته و محبوبه آن سرور بوده بعضی امور شنیعه با شنیدن آن جایز
باشد و در قران مجید واقعست الخبیثات للخبیثین و الخبیثون للخبیثات
و الطیبات للطیبین و الطیبون للطیبات پس ملاحظه باید نمود که نسبت
خبث باد منجر به نسبت خبث بکجا میشود و اینهم زوجه کهینه بازای را که

که نسبت بامر شنیعی کنند تا آن بازاری در کمال وخشت عسکرد پس
چگونه صاحب اتش خیر البشر را بامثال آن چیزها که بعضی از طایفه
شیعه نسبت میدهند نسبت توان داد نعوذ بالله من ذالک فاعتبروا
یا اولی الالباب و اگر بعضی گویند که از ما مثل این امور واقع نشده و
نخواهد شد شک نیست که این مهملات را می شنوند و منع نمیکنند پس
ایشان نیز حکم آنها داشته باشند و آنچه نوشته اند که بحکم آیه و لا تاکلوا
اموالکم بینکم بالباطل و حدیث لا یحل مال امرء مسلم الا من طیب نفسه چگونه
اتلاف محصولات و زراعات مشهد مقدس حلال باشد جواب آنست
که در آیه و حدیث اموال بتخصیص مؤمن و مسلم یافته و آنچه متواتر ثابت
شده که جماعت شیعه میکنند و میگویند از زمره اهل اسلام و ایمان بر آمده اند
و این آیه بنابر مفهوم مخالف است که بعضی علما اعتبار کرده اند و آیات
و احادیث دیگر که احتیاج نوشتن نیست دلالت دارد بر آنکه قتل

و غارت اموال و سوختن و ویران کردن باغات و زراعات
و عمارات اهل کفر جایز است و هیچکس را درین خلاف نیست و ابعض
حرب با جماعتی که تبعیت پادشاه اسلام و خلیفه نماید و بعد از بیعت
عصیان ورزند جایز است باتفاق علما هر چند انجماعت گوینده
کلمه توحید و مسلمان باشند و برین دالست حروبی که اسد الله الغالب
علی ابن ابی طالب علیه السلام در زمان خلافت خویش کرده اند
و ازین قبیل است حروبی که عالی حضرت خاقان با بعضی از مسلمانان
نموده و آنچه نوشته اند که زراعات و باغات اطراف مشهد مقدس
وقف سرکار مزار فایض الانوار است که آبا و اجداد حضرت
خاقان وقف کرده اند چون این دیار از جمله دار الحرب است
و نزد لشکر اسلام موقوفات ممتاز و معین نیست آن نیز حکم سایر
باغات و زراعات دارد و بر تقدیری که تعیین و امتیاز یابد

مصرف آنها از مسلمانان خواهد بود و وقتیکه مصرف میسر نشده
باشد خلیفه را جایز است که از آن غازیان و اهل لشکر اسلام حلال
کرده اند و آنچه نوشته‌اند که اکثر ساکنان این دیار ذریت پیغمبر اند
و بر تقدیر تسلیم گویا آیه انه لیس من اهلک انه عمل غیر صالح را نشنیده اند
و آنچه نوشته اند که همه صالح اند صلاح فرع اسلام است و آنچه نوشته اند
که در مکه و مدینه و شام با علما صحبت داشته اند فرد هر که او روی بهبود
نداشت ؛ دیدن روی نبی سود نداشت ؛ و آنچه نوشته اند که علما
تحسین ایشان نموده اند ممنوع است و بر تقدیر تسلیم بنابر عدم اطلاع
بر عقیده فاسده ایشان خواهد بود و آنچه نوشته‌اند که رجب از جمله
اشهر حرام است و قتل و حرب در آن با جماعتی که در مقام حرب
نیستند جایز نیست جوابش آن است که حرمت اشهر حرام منسوخ است
بنابر احادیث صحاح مشهوره و بعضی از غزوات امیر المومنین علیه السلام

و رفتن آنجناب بر سر اعادی در این اشهر دال است بر این و
آنچه نوشته اند که آیه و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون از
محکمات است در آن شناعت نیست لیکن شک نیست که جهاد با کفار
از اعاظم عبادات است و وای بر آن جماعتی که ترک عبادت نموده
و لعن اکابر صحابه مینمایند و آنرا کفاره ذنوب و باعث ثواب میدانند
با آنکه متعین و متیقن است که در لعن کردن شیطان که نصوص بر ملعونیت
او ناطق است ثواب نیست و عجیب است که با آنکه در میان ایشان
جمعی هستند که معانی ظاهره آیات و احادیث را میتوانند دریافت
و در ترجمه آیات و احادیث مکتوبه اظهار این معنی نموده اند از این مذهب
ظاهر البطلان بر نمیگردند و بر نمیگردانند و تبعیت ائمه اثنی عشر و سلف
نمینمایند قد بینا الآیات لقوم یعقلون و اگر بعضی از مضلین افترا نموده از
بعضی ائمه و سلف در تقویت معتقدات فاسده بر ایشان خبری رسانیده اند

یا در آنچه ذکر کرده شد کسی را سخنی باشد باید که ریش خود عبدالله را
بیرون فرستند تا امان داده با بعضی از ملازمان رکاب همایون
مناظره نماید باشد که مذهب حق بر همه کس ظاهر گردد و السلام علی
من اتبع الهدی **جواب نامه افاضل ماوراء النهر که ملا محمد نوشته**
نتایج افکار و رشحات اقلام در باره افاضل ماوراء النهر هداهم الله
و ایانا سبیل الرشاد و حفظهم و ایانا عن التعسف و العناد بوقوع پیوسته
در آن باب آنچه صواب و موجب اجر و ثواب است مذکور میشود در
آرای حکمت آرای حضرات عالیات مخفی نیست که حضرت سید المرسلین
صلی الله علیه و آله بر وجهیکه در کتب اهل سنت و شیعه مسطور است
امت را بمتابعت کتاب الله و عترت طاهره مامور ساختند و چون
حضرت امام الجن و الانس سلطان ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه
التحیة و الثنا در بلاد عجم غریب واقع شده اند راقم این حروف

محمد خادم برای احترام خدمت آنحضرت و بواسطه فیوض و برکاتی که
از روح مطهر آنحضرت یافته و ذکر آن در صحیفه مناسبت از سایر غربتها
خدمت و ملازمت ایشان را اختیار کرده نه باغراض قزلباش الفت داده
و نه از اوزبک کلفت و بی میل و عناد نسبت بطایفه بعد از
تفتیش و تحقیق در امور دین تحصیل یقین کرده آنچه بمقتضای حدیث
و قران موافق با امر حضرت ملک منان است اختیار نموده از
روی انصاف کلمه چند بعرض میرساند اگر مقبول انظار افادت آثار
حضرات عالی مقدار شود فهو المراد و الا **فرد** من آنچه شرط بلاغست
با تو میگویم :: تو خواه از سخنم پند گیر خواه ملال :: و ممیز این مبحث کسیکه صاحب
ادراک کامل و انصاف شامل باشد میتواند بود و آنچه از طلبه ماوراء النهر
که متردد این حدود بوده مسموع شد آنست که نواب عالیحضرت خاقان
دارالنشان باین دو صفت حمیده آراسته اند و از امرای ایشان

کوکلتاش بهادر و جمعی دیگر که بصفت تمیز و فضایل پیراسته اند اما
بتصدیقی که از ایشان الی الآن بحکایات علماء ماوراء النهر واقع شده
بنا بر مثل اهل خراسان که چون تنها بقاضی روی راضی آیی معتبر نیست چه فضلای
مذهب حضرات ائمه اثنی عشر بمجلس سامی ایشان مشرف نشده اند و علمای
اهل سنت چنان خاطرنشان کرده اند که مذهب شیعه مبتدع و مخترعست
و اصلی ندارد و اگر بعد از تحقیق حال و تفتیش اصول و احوال فریقین
در اختیار احد المذهبین امری فرمایند بحکم کلام الملوک ملوک الکلام
مطاع و منقاد خواهد و مجملا در طریق شیعه و سنی کتب کثیره در حدیث
مضبوط شده اما احادیثی که متفق علیه هر دو فرقه است معتمد است
و احتیاط مقتضی آنست که آنچه متفق علیه باشد برای منافات مختلف
فیه متروک نشود زیرا که اهل اسلام منحصر درین دو فرقه اند چه اگر خلیفه
بحق بعد از حضرت پیغمبر بلا فصل ابوبکر ان لم بود رسول الله را میدانند

اهل سنت اند و اگر حضرت امیرالمؤمنین علی ابن ابیطالب را
میدانند شیعه اند و قول ثالث نیست پس آنچه متفق علیه فریقین باشد
مجمع علیه اهل اسلام است و ترک مجمع علیه برای مختلف فیه باطل بعد از
تمهید این مقدمات گویم آنچه مرقوم قلم افادت حضرات عالیات
شده بعد از تنقیح و تلخیص حکم بکفر شیعه آل پیغمبری بدلایل معدوده
اول آنکه حضرت پیغمبر مدح خلفای ثلث فرموده اند و سخن آنحضرت مقتضای
آیه کریمه و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی وحی است و شیعه که
مذمت ایشان کنند مخالفت وحی میکنند و مخالفت وحی کفر است جواب
آنست که ازین دلیل قدح خلفای خلف و بطلان خلافت ایشان لازم
می آید زیرا که در شرح مواقف از آمدی که از اکابر علمای اهل سنت است
منقولست که قریب بوقت رحلت حضرت پیغمبر در میان اهل اسلام
مخالفت واقع شده و مخالفت اول این بود که حضرت پیغمبر در مرض

الموت فرمود که ائتونی بقرطاس اکتب لکم شیئا لا تضلوا بعدی عمر
باین امر راضی نشده گفته که ان الرجل غلبه الوجع و عندنا کتاب الله حسبنا
پس صحابه اختلاف کردند تا آواز بسیار شد و حضرت پیغمبر از این معنی
آزرده شده فرمود که برخیزید که پیش من نزاع سزاوار نیست و این حدیث
در اوایل صحیح بخاری و در اکثر کتب اهل سنت بعبارات مختلفه مذکور است
و مخالفت دویم آن بود که بعد از قضیه مذکوره حضرت پیغمبر جمعی را مقرر ساخته
بود که همراه اسامه بسفری روند و بعضی از آن جمع مخالفت نمودند و بعرض
حضرت رسیده آنحضرت مکرر را مبالغه فرمودند که جهزوا جیش اسامه لعن الله
من تخلف عنه و معهذا آن بعض متابعت نکردند پس گوییم امری که حضرت
پیغمبر در باب نوشتن وصیت فرمودند بمقتضای آیه مذکوره وحی است
و منعی که عمر کرده منع و رد وحی است و رد وحی کفر است علی ما اعترفتم
به و علی ما دل علیه قوله تعالی و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم

الکافرون و کافر قابل خلافت حضرت پیغمبر نیست و هرگاه کفر و سلب
قابلیت ازو ثابت شود بنا بر دلیل شما لازمست که ابوبکر و عثمان نیز
خلیفه نباشند تا خلاف اجماع مرکب نشود چه بمذهب جمهور اهل سنت هر سه
ایشان خلیفه اند و بمذهب شیعه هیچکدام خلیفه نیستند این که عمر خلیفه نباشد
و ابوبکر و عثمان باشند موافق رای هیچکس از اهل اسلام نیست و نیز تخلف
از جیش اسامه بمقتضای دلیل مذکور کفر است و متخلفان خلفای ثلثه اند باتفاق
و از هر یک از روایتین مذکورتین بوجود منکره اثبات مذهب شیعه
خلافت ایشان و نفی خلاف آن لازم می آید و تفصیل آن درین نمی گنجد والله
یحق الحق و هو یهدی السبیل و چون حضرات در صحیفه شریفه اعتراف نمودند
که فعل حضرت نیز وحی است و الواقع ایضا کذلک پس گوییم اخراج حضرت
پیغمبر مروان را از مدینه بالنص وحی است و آوردن عثمان او را بمدینه و تفویض
امور باو و تعظیم او کفر است بدو وجه وجه اول دلیلی که حضرات فرمودند

وجه دوم قوله تعالی لا تجد قوماً یؤمنون بالله والیوم الآخر یوادون
من حاد الله ورسوله ولو کانوا آباءهم او ابناءهم او اخوانهم او عشیرتهم
دلائل متین برای تحقیق حق و تزییف باطل در مسئله امامت براهین و دلائل
بسیار است ولیکن در خراسان مشکلست که بوسه به پیغام میسر شد اگر ملازمت
میسر شود معروض خواهد شد فرد در هر معنی وصل تو جوییم :: لعل الله یجمعنی وایاک
اما بشرطیکه مناظره بمقدمات علمی باشد نه بشمشیر و بوکده و قلمتراش و نیز در
مدح خلفای ثلث از حضرت پیغمبر متفق علیه فریقین نیست چه در کتب شیعه اثری
از آن نیست و آنچه دلالت بر ذم کند مثل روایتین مذکورتین و غیرهما در کتب
فریقین مسطور است و نیز بعضی از اهل سنت تجویز وضع حدیث برای مصلحت
کرده اند پس اعتماد بر حدیث غیر متفق علیه نیست خصوصاً وقتیکه ناقل این تجویز
وضع حدیث کند یا عادل نباشد و خبر متفق علیه دلالت بر خلاف آن کند
و مخالفت خبر واحد سیما با خصوصات مذکوره لازم که کفر باشد والا

پس در همه و هر یک مسلمان بود :: چه مخالفت اخبار احاد از مجتهدین واقع شده
و تعظیم و توقیر حضرت پیغمبر نسبت بخلفای ثلث قبل از صدور مخالفت از ایشان
دلالت بر حسن خاتمت و سلامت عاقبت نمیکند چه عقوبت قبل از صدور
عصیان با آنکه معلوم الصدور باشد لایق نیست لهذا حضرت امیر
از عمل ابن ملجم خبر داده و عقوبت نفرموده و در روایتی که دلالت بر حسن
خصوص فعلی کند مفید مطلوب نیست چنانکه در آیه کریمه لقد رضی الله مذکور
خواهد شد دلیل دوم آنکه بمقتضای لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک
تحت الشجرة خلفای ثلث برضوان حضرت ملک منان مشرف شده اند
پس سب ایشان کفر باشد جواب آنکه مدلول آیه عند التدقیق رضای حضرت
الله تعالی است از آن فعل خاص که بیعت است و کسی منکر این نیست که
بعضی از افعال حسنه مرضیه از ایشان واقع شده سخن در این است که
بعضی افعال قبیحه از ایشان بوجود آمده که مخالف آن عهد و بیعت است

چنانکه در امر خلافت مخالف نص حضرت پیغمبر که در کتب فریقین مسطورست
نمودند و غصب خلافت کردند و حضرت فاطمه علیها السلام را آزرده
ساختند چنانکه در صحیح بخاری مسطورست و این عبارت در صحیح
مذکورست تتمه این روایت فغضبت فاطمة فهجرته ولم تکلم معه حتی ماتت
و فقیر خود در صحیح مذکور مشاهده کردم و نیز در صحیح بخاری در مناقب حضرت
فاطمه مذکورست که من اغضبها فقد اغضبنی و در مشکات در مناقب آنحضرت
منقولست که من آذاها فقد آذانی ومن آذانی فقد آذی الله و کلام
صادق مضمون ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا
والآخرة ناطق است حاصل که بواسطه این افعال ذمیمه و منع وصیت
حضرت پیغمبر و تخلف از جیش اسامه و غیرها مورد مذمت شدند چه سلامت
عاقبت بحسن خاتمت افعال و وفا کردن بعهد بیعت آنحضرت رسول
متعلقست و هر کس بسعادت سلامت عاقبت مستسعد نشود بواسطه

نقض مخالفت حکم حضرت پیغمبر مستوجب عقوبت میشود چنانچه آیه کریمه فمن
نکث فانما ینکث علی نفسه ومن اوفی بما عاهد علیه الله فسیؤتیه اجرا عظیما بر آن
شاهدست دلیل سیوم آنکه حضرت الله تعالی ابوبکر را صاحب پیغمبر خود خوانده
و صاحب پیغمبر قابل ذم و لعن نیست جواب آنکه آیه کریمه قال لصاحبه و هو
یحاوره اکفرت دلالت برین که مصاحبت میان مسلم و کافر واقعست
و مصاحبت از نسبت متوافق الطرفین است همچو اخوت پس همچنانکه
هر یک از برادران نسبت بدیگری برادر است خواه مسلم و خواه کافر هر یک
از همراهان نسبت بدیگری مصاحب و همراه است خواه مسلمان و خواه کافر
و آیه کریمه یا صاحبی السجن ءارباب متفرقون خیر ام الله الواحد القهار نیز موید
مقصود است چه صاحب کشاف و بیضاوی تفسیر آن بصاحبی فی السجن
کرده اند یعنی ای دو صاحب من در زندان پس حضرت یوسف علیه السلام
که پیغمبر است دو کس را صاحب خود خوانده که بت پرست بودند چنانکه

چنانکه آیه مذکوره دلالت صحیح بر آن دارد پس ظاهر شد که مجرد صاحب
پیغمبر بودن دلیل خوبی نیت و نیکی جاری شده بقلم خجسته رقم حضرات
در صحیفه شریفه ورد هر که او روی بهبود نداشت :. دیدن روی نبی سود نداشت
اما از حضراتیکه بابلغ وجود دعوی ادراک دقایق قران مجید نموده اند بغایت
مستبعد نمود که در بیت مذکور هر کرا هر که او نوشته اند و ربط مصرعها را
برداشته هر مصرع را فی نفسه ناتمام گذاشته اند و باین معنی متفطن نشده
روح حضرت مولانا جامی را آزرده ساختند لیکن چون غارت و تالان
بر کافه اهل خراسان واقع شده خانها خراب شد و حضرت مولوی نیز
ازین جماعت اگر یک بیت از دو خراب شده باشد باکی نیست البلیة
اذا عمت طابت و از اشعار عرب نیز استشهاد است لیکن صلاح در ذکر
آن بیت اما التماس از حضرات آنست که بمجرد ابهام لفظ بلا تامل در معنی
استدلال نفرمایند دلیل چهارم آنکه حضرت امیر با وجود کمال شجاعت

در وقت بیعت مردم با خلفای ثلث بودند و منع نفرموده اند و این
دلیل حقیت بیعت است و اگر نه قدح آنحضرت لازم می آید جواب آنکه
قبل از آنکه حضرت امیر از تجهیز و تکفین حضرت پیغمبر فارغ شوند خلفای ثلثه
در سقیفه بنی ساعده اکثر اصحاب را جمع کرده برای ابی بکر بیعت گرفتند
بوجهی که ذکر رفت آن در اینجا نمیگنجد و آنحضرت بعد از اطلاع برای
قلت اتباع و بیم هلاک اهل حق یا باعث دیگر مباشر حرب نشدند و این
دلالت بر حقیت بیعت ایشان نمیکند چه حضرت امیر با کمال شجاعت
در ملازمت حضرت پیغمبر بوده و حضرت پیغمبر در شجاعت و قوت از آن
حضرت کمتر نبوده چنانکه اخبار و آثار برین دال است و حضرت پیغمبر
با حضرت امیر و سایر صحابه با کفار قریش جنگ نکردند از آنکه مظنه حرب فتنها
نمودند و بعد از مدتی که متوجه مکه شدند در حدیبیه صلح نموده مراجعت
فرمودند پس هر وجهی که برای جنگ نکردن حضرت پیغمبر و حضرت

امیر و سایر صحابه گنجد برای جنگ نکردن حضرت امیر تنها نمیگنجد و
هیچ شی زاید چه ظاهر است که حقیقت کفار قریش مطلقا متصور نیست
و نزد اهل تحقیق این بعض در بالا نیز جاریست چه فرعون در دعوی
خدائی چهارصد سال بر مسند سلطنت بوده و هر یک از شداد و
نمرود و غیرهما نیز سالها درین دعوی باطل بودند و حضرت الله تعالی
با کمال قدرت ایشان را هلاک نکرده تا خلق بسیار باعتقاد فاسدی که
از ایشان حاصل کردند بآخرت رفتند و هرگاه در ماده حق تعالی
تاخیر در دفع خصم گنجد در ماده بنده بطریق اولی میگنجد و آنچه فرمودند
که حضرت امیر با ایشان بیعت کرده وقوع آن بلا اکراه و تقیه ممنوع است
و تحقیق آن درین صحیفه نمیگنجد غرض که شارح عقاید نسفی درین که سب شیخین
کفر باشد اشکال کرده و صاحب جامع الاصول شیعه را از فرق اسلامی
شمرده و صاحب مواقف نیز برین رفته وجوهیکه برای تکفیر شیعه توهم

کرده اند رد کرده و نزد امام محمد غزالی سب شیخین کفر نیست و شیخ
اشعری شیعه بلکه جمیع اهل قبله را کافر نمیداند پس آنکه حضرات در تکفیر
شیعه فرموده اند موافق سبیل مومنان است و نه مطابق حدیث و قرآن
با آنکه مفهوم تشیع آنست که در صدر صحیفه معلوم شد و سب و لعن در و معتبر
نیست میگنجد که نام خلفای ثلثه مطلقا بر زبان اهل شیعه جاری نشود و لعن
ایشان واجب نیست اگر جاهلان شیعه حکم بوجوب لعن کنند سخن ایشان
معتبر نیست چنانکه جاهلان اهل سنت حکم بوجوب قتل شیعه میکنند و این حکم
اصلا مقتضای افکار سلف و انظار خلف نیست و اما آنکه فرمودند که هر کس
استماع بعضی حکایات کند و منع نکند کافر است عقلا و شرعا دلیل بر این نیست
و قال الشیخ ابن سینا من تعود ان یصدق من غیر دلیل فقد انسلخ عن الفطرة
الانسانیة و آنچه از خبث و فحش در ماده عائشه نسبت بشیعه کردند حاشا
ثم حاشا که هرگز واقع باشد چه نسبت فحش بکافه آدمیان حرمت

چه جای حرم حضرت پیغمبر اما چون عایشه مخالفت امر فرمان و قرن
فی بیوتکن نموده ببصره آمده و بحرب حضرت امیر اقدام نموده و بحکم
حدیث حربک حربی که فریقین در مناقب حضرت امیر روایت
نموده اند حرب حضرت امیر حرب حضرت پیغمبر است و محارب
پیغمبر یقینا مقبول نیست بنا برین مورد طعن شده و این ضعیف در
کتاب حدیثی از کتب شیعه دیده که عایشه در خدمت حضرت امیر
از حرب توبه کرده هرچند قضیه حرب متواتر است و حکایت توبه
خبر واحد اما بر تقدیر وقوع بعد از خرابی بصره و قتل چهل هزار نفس
چنانکه گفته اند از صحابه و غیرهم اگر آن توبه مقبول باشد لعن او از برای
حرب نباید کرد والله اعلم بحقایق الامور وهو یحکم بالحق یوم ینفخ
فی الصور و آیه کریمه الخبیثات للخبیثین نه این معنی دارد که زوجین
در مدح و جنت و مذمومیت من جمیع الوجوه شریک باشند چنانکه اگر یکی از

ایشان مستحق بهشت باشد یا دوزخ آن دیگر هم چنین باید بود و الا
منتقض شود بحضرت نوح و حضرت لوط و زوجه ایشان و به آسیه
و فرعون بلکه میتواند بود که آیه کریمه منزل باشد با آنچه در آیه دیگر صریح شده
که الزانی لا ینکح الا زانیة او مشرکة والزانیة لا ینکحها الا زان او
مشرک و فیه نظر والله الجواب و آنچه در تکفیر سادات عظام که فرزندان
حضرت سید الانام اند مذکور ساختند محل تعجب است چه هرگاه حرم پیغمبر
برخلاف امر آنحضرت سفر کند و با کسیکه کافه مسلمانان خلیفه باشد و او
خود مناقب آنحضرت را از پیغمبر شنیده و روایت کرده باشد جنگ
کند و بواسطه این بحکم حدیث صحیح محارب پیغمبر شود و باعث قتل چهل هزار
نفس از صحابه و تابعین گردد و فرزند پیغمبر نسبت بکسیکه پیش بعضی
از مسلمانان خلیفه باشد سخن سست گوید و حال آنکه پیش آن فرزند پیغمبر
خلافت آنکس ثابت نباشد و بمقتضای دلایل بر و چنین ظاهر شده

که آنکس مخالفت حضرت پیغمبر و نقض عهد آنحضرت کرده و نیز ازین
سخن فرزند پیغمبر ضرر مالی و بدنی بکسی نرسد و اگر آن سخن خطا باشد
رای آنکسکه در حق او گوید ثواب حاصل شود آیا کدام ازین دو عمل
قبیح و اشنع است و سبب اینکه اول اصلا باعث قدح نشود و دوم
موجب کفر باشد چه تواند بود اگر مضمون مصنوع سب شیخین کفر متمسک
شوید جواب آن ظاهر شد و اگر چیزی دیگر فرمایند مستفید شویم بهر حال
انصاف مطلوبست و منقول در کتب شیعه چنین است که در وقت حضور ابن
ام مکتوم اعمی در خدمت حضرت پیغمبر کسی از اهل حرم آنحضرت عبور نمود
حضرت پیغمبر ازین معنی اعراض فرمودند آنکس گفته که یا رسول الله این
شخص کور است پیغمبر فرمود تو خود کور نیستی و علمای اهل سنت نقل کرده اند
که حضرت پیغمبر عایشه را بکتف مبارک خود برداشته تا تماشای جمعی
کند که در کوچه بازی می نواختند و بعد از مدتی فرمود که یا حمیرا اهل شبعت

این عمل را بر ذل ناس بسنت نمیتوان کرد و قباحت این نه مرتبه است
که تصریح بآن مقدور نباشد و آنچه لازم این قضیه است اگر کسی اعتقاد کند
هیچ شک نیست که مرتد گردد و بهر حال ما بعد از حضرت الله تعالی
هیچ موجودی را اکمل و افضل و اشرف از حضرت پیغمبر نمیدانیم اما فریاد
از جرأتهای حضرات که بواسطه میل و تعصب احادیث موضوعه شرع
دین را ضایع فرد اندکی پیش تو گفتم غم دل ترسیدم ❊ که دل آزرده شوی ورنه
سخن بسیار است ❊ و آنچه درباره حرمت اشهر حرم فرموده اند اصل عدم
الثنت تا ناسخ معتد به که رفع حکم قرانی تواند کرد ظاهر شود و محاربه حضرت
امیر بر تقدیر تسلیم که در بعضی ازین اشهر باشد بعد از تعدی خصم بوده ابتدا
ملکه حروب آنحضرت همه چنین بوده و هرگاه کفر شیعه ثابت نباشد چنانکه
ازین جواب معلوم شد و جهیکه برای حلیه قتل و غارت ساکنان مشهد
مقدس فرمودند ناتمام است و بر تقدیر تسلیم حضرات را اطلاع

ضمایر و سرایر جمعی که هرگز نیایند چون حاصل شد والله اعلم بذات
الصدور و علی ای حال مزاج پادشاهان همچو آتش است و لایق
علمای کرام آنست که بزلال مواعظ حسنه تسکین التهاب آن آتش
فرمایند تا خلق الله نسوزند نه آنکه بباد فتنه آن آتش را مشتعل سازند
و اصل و فرع نهال اعمار و آمال بندگان خدا را سوخته بخاک مذلت
اندازند چو آتش مشو تند و سرکش مبادا که دود از دل مبتلایی برآید
و ظاهر است که این فتویهای بی ملاحظه برای سپاهی بهانه اهتمام در استیصال
بندگان ملک علام بهم میرسد و استیصال ایشان اگرچه کافر باشند
ملایم حضرت الله تعالی که در کمال حلم است نیست چنانکه روایت شرمندگی
حضرت نوح علیه السلام در روز قیامت برای هلاک کفار خلایق و
آثار و اخبار دیگر نیز برین دال است و تفصیل آنها درین صحیفه نمی گنجد
و هرگاه سپاهی بفتوی علما این کارها کند معظم جواب آن روز قیامت

بر علما خواهد بود نظم هر آنروز کز فعل پرسند و قول ۞ اولی العزم را
دل بلرزد ز هول ۞ بجاییکه دهشت برند انبیا ۞ تو عذر گنه را چه داری بیا
مخفی نماند که ابن طاوس از اکابر علمای شیعه و در اصول و فروع مجتهد بود
و معهذا در فقه تصنیف نفرموده بنابر آنکه حضرت الله تعالی درباره حضرت
پیغمبر که دوست آن حضرت و دنیا را بطفیل او خلق کرده گفته که و لو تقول
علینا بعض الاقاویل لاخذنا منه بالیمین ثم لقطعنا منه الوتین فما منکم من احد
عنه حاجزین و هرگاه درباره حضرت پیغمبر این همه تهدید و مبالغه واقع
شده باشد اگر دیگری را غلطی در فتوی واقع شود چون از عهده آن
بیرون آید پس اگر حضرات عالیات طریق اتقیای سلف را سلوک
داشته شیوه احتیاط را مرعی دارند ظاهرا اصلح خواهد بود چه در عرصه
عرصات جواب مظلومان خصوصا اطفال که مضمون رفع القلم عن
الصبی حتی یبلغ متمسک شوند نهایت صعب است فرد بجرم عشق مرا گر کشتی

چه خواهی گفت ∴ جواب خون شهیدان که بی گناه اند ∴ بهر حال
فرد مرا مراد ازین حمله نخواهی تست ∴ وگرنه زین همه گستاخیم چه مقصود است
چون اکثر مفاسد عالم بلکه تمام آن بواسطه اغراض فاسده دنیویه است
و مناسب آنست که ارباب فضل ازین اغراض منزه باشند
لایق آن بود که بعد از عمری که افاضل ماوراء النهر بحوالی مشهد مقدس
تشریف آورده اند فقیر آنرا از شرف حضور مشرف سازند و اگر بواسطه
قهاری نواب خاقان فریدون نشان فقیران از شهر بیرون نتوانستند
آمد ایشان بلوازم احترام حضرت امام بجای آورده بسعادت
زیارت حضرت مستعد شوند و فقیران ببرکت ایشان فیروزی یابند
و این معنی بوجود نیامده فتوی بقتل فقیران دادند بارک الله اعظم الله
اجورکم و اصلح امورکم فرد مکن مکن که ز جور کناره نباشد ∴ مکن مکن
که پشیمان شوی و چاره نباشد نون صاحب معجم گوید شهریست از ناحیه

٥٥

١٦

قهستان و خراسان نزدیک بقاین و مخفی نماند که اهل تون از
قدیم الایام شیعه امامی اثناعشری بوده اند و اهل قاین و اکثر بلاد
قهستان در اوایل حال شیعه اسماعیلیه بوده اند و نزاری قهستانی
که در تخلص شعر نسبت خود بنزار نموده که یکی از پادشاهان اسمعیل
بود از آنجا و از آن طایفه است و بعد از مدتی از آن اکثر اهالی آن ولایت
ببرکات ارشاد قطب الموحدین میر حیدر تونی مشهور قدس سره
بمذهب شیعه امامیه اثناعشریه درآمدند ع گل ندیده را آبی تمام نیست
خصوصا قاین از وقتی که سید اجل زاهد امیر عبدالله الحساوی که
والد ماجد نور الموحدین سید محمد نوربخش است نور الله مرقده
آن دیار را بنور حضور منور ساخت و بهدایت و ارشادهای آن
بزرگوار پرداخت آثار تشیع در آنجا شیوع تمام یافت و انوار ایمان بر در و
دیوار آنجا درتافت سبزوار صاحب معجم گفته که آن قصبه ایست مهم
و بعضی گفته اند که آن قصبه خسروجرد است و از آنجا جماعت لا تحصی

سبزوار

از فضلا و علما و فقها و ادبا بیرون آمده اند و معهذا غالب اهالی
آنجا مذهب رافضه غلاة است و از مردم مشهوران آنجا که متهم است
برفض امام ابوبکر احمد بن الحسین البیهقی صاحب تصانیف مشهوره
است کلام معجم و سابقا در احوال قم مذکور شد که قصه که صاحب
معجم در باب شیعه قم مذکور ساخته دیگران در باب تشیع اهل سبزوار
ذکر کرده اند چنانکه این بیت مثنوی معنوی بر آن دلالت تمام
دارد سبزوار است این جهان بی مدار ما چو بوبکریم در وی خوار
و زار و مولف این کتاب در وقتی که در مشهد مقدس بتحصیل
علوم و تکمیل نفس شوم اشتغال داشت از بعضی اعیان آن دیار
شنیده که چون کمال الواعظین مولانا حسین الکاشفی سبزواری
جهة نظم بعضی از مصالح دنیاداری بدار السلطنت هرات رفت
و مدتی بعذاب صحبت امیر علیشیر مشهور گرفتار گردید و بدام
دانادی ملا جامی پای بند شد مردم سبزوار با او بدگمان شدند

و چون بعد از مدتی بوطن مألوف مراجعت نمود اهالی آنجا در مقام
امتحان او بودند تا آنکه در روزی که مولانای مذکور در جامع سبزوار
بمراسم وعظ و تذکیر اشتغال داشت پیرمردی از محبان سبزوار
عصا بر دست گرفته بر پای منبر مولانا بایستاد و متوجه است که از وی
سوالی نماید که کاشف حال اعتقاد مظنون او باشد اتفاقا در آن
اثنا بر زبان مولانا جاری شد که دوازده هزار مرتبه جبرئیل علیه السلام
بر پیغمبر صلی الله علیه و آله نزول نمود پیر سبزواری چون این سخن شنید
فرصت یافته مولانا گفت بگو که چند مرتبه جبرئیل بر حضرت امیر المومنین
نزول نمود مولانا چون بدگمانی اهل سبزوار را در حق خود فهمیده بود
و میدانست که آن پیر با او در مقام نکته گیری و امتحان است متحیر
ماند که اگر گوید که جبرئیل بر حضرت امیر نازل شد که بظاهر دروغ گفته باشد

واگر گوید که نازل نشد سبزواریان که محبان فدائی خاندان اند بنسبت
تسمن براو خواهند بست و آن پیر صافی ضمیر عصای تعزیر بر سر او
خواهند شکست آخر صفای اعتقاد امداد مولانا نموده در جواب او گفت
که جبرئیل بیست و چهار هزار بار بر حضرت امیر علیه السلام نزول نمود
دیگر بار آن پیر گفت که جهة خوشش آمدن سخنی بر زبان می آری یا
دلیلی برین مدعی داری مولانا گفت دلیل آنست که حضرت پیغمبر علیه السلام
فرموده اند که انا مدینة العلم و علی بابها پس هرگاه جبرئیل دوازده
هزار مرتبه بمدینه در آمده باشد باید که بیست و چهار هزار بار در
رفتن و بیرون آمدن بآنحضرت که باب مدینه است وارد شده باشد
نیشابور شهریست مشهور مسافت ده فرسخ از مشهد مقدس دور
که حضرت امام رضا را علیه السلام بر آنجا گذار عبور افتاده
و از پرتو اشعه حضور او و نور تخشع بر مستعدان آن دیار تافته و بسیاری

از فضلا و مجتهدان امامیه از آنجا بوده اند و در مذهب حق امامیه
کتب علیه تصنیف نموده اند و در کتاب نزهت القلوب مسطور است
که نیشاپور را طهمورث دیوبند ساخت و بعد از خرابیش اردشیر
بابکان در موضعی دیگر از آن ساخت و شاپور بن اردشیر حاکم خراسان
بود از پدر خود آن شهر درخواست پدر مضایقه نمود شاپور بعد از آن
آن را تجدید عمارت کرد و نیشاپور نام کرد شاپور ذوالاکتاف
در زیادتی آن شهر سعی نمود و دار الاماره خراسان تا آخر زمان طاهریان
در بلخ و مرو بودی و چون دولت به بنی لیث رسید در نیشاپور دار
الاماره ساختند و نیشاپور دار الملک خراسان شد و در سنه
خمس و ستمایه آن شهر بزلزله خراب شد و در آن حوالی شهر دیگر ساختند
و شادیاخ خواندند و دور بارو شش هزار و هفتصد گام بود در سنه
تسعه و سبعین وسمایه آن نیز بزلزله خراب شد و بگوشه دیگر شهری ساختند

که اکنون ام البلاد خراسان است امنیت کلام او بر واقف بر
اعتقاد ملوک بنی لیث مخفی نخواهد بود که جریان سلطنت ایشان در
نشابور باعثی عظیم در ترویج مذهب حق امامیه در انجا بوده چنانکه
بعد ازین مجملی از اعتقاد ملوک مذکور در مجلس سلاطین مذکور خواهد
شد انشاء الله تعالی مشهد مقدس رضوی در اصل دیهی بود که سناباد
نام داشت از توابع طوس و بعد از انکه مرقد مقدس حضرت امام
علیه السلام در انجا واقع شده باندک مدتی از اعاظم بلاد خراسان
شد و شهر طوس منسوخ بلکه مندرس و مطموس گردید و بسبب برکات
مرقد منور حضرت امام علیه السلام و حسن اهتمام سادات رفیع الدرجات
موسوی و رضوی اهالی انجا همیشه تابعان دین مصطفوی و ناهجان مناهج
مرتضوی بوده اند و شرح رواج و رونقی که در زمان پادشاه
صاحبقران مغفور در آن آستان ملایک پاسبان بظهور رسید

حاجت به بیان ندارد ع به ماهتاب چه حاجت شب تجلی را * در فضیلت
مشهد مقدس و ثواب زیارت آنحضرت روایات بسیار است اگر
خواهند بکتب زیارات اصحاب رجوع نمایند سمعانی صاحب کتاب
معجم البلدان گفته که سجستان که معرب سیستان است نام ناحیه ایست
کبیره و ولایتی وسیع که در جنوب هرات واقعست و زمین انجا اکثر
ریگ و سخت و همیشه بادهای تند در انجا وزان و گردش سنگهای
انجا ازان است و در انجا نخل بیشمار و حسنه های فراوان بسیار است
و در مردم آن دیار نوخواستگی و جلادت غالبست تا انکه در کوچه
و بازار بی صلاح راه نمیروند و بازاریان انجا بغایت نیک معامله اند
و در میزان و بسعر بقدر نقیری دغلی و تقصیر نمینمایند و در فریاد رسی
ملهوف و تدارک حال ضعیف ماوف و امر بمعروف اگرچه کار بقرع
سیوف و جدع انوف کشد خود را معاف نمیدارند و بزرگتران

اوصاف که مذکور شد بر وجهیکه ذهبی شامی در کتاب میزان ذکر
نموده آنست که در زمان فراعنهٔ بنی امیه بر منابر شرق و غرب و مکه
و مدینه لعن علی ابن ابی طالب علیه السلام کردند و اهل سیستان
از ان امتناع نمودند تا انکه در عهدنامه خود با بنی امیه لعن ناکردن
آنحضرت را داخل ساختند و الحق همین شرف ایشان را
کافی و در صفای فطرت اصلی ایشان برهانی وافی شافی است
و از اکابر آن دیار که بفضل و تقوی اشتهار دارند جریر
بن عبد الله است که از اصحاب امام جعفر صادق علیه السلام
بوده و خلید سجستانی که تاریخ آل محمد را علیهم السلام تالیف نموده
کشمیر
چنانچه اشرف الفضلا مولانا شرف الدین علی یزدی در
کتاب ظفرنامه مرقوم خامهٔ مشکین شمامه گردانیده کشمیر ولایتی است
در وسط اقلیم چهارم و عرصهٔ آن ملک طولانی افتاده و از جمیع جوانب

محفوف است بجبال کوه بلند جنوبیش بجانب دهلی و بعضی دیگر از بلاد
هند اتصال دارد و کوه شمالی بطرف بدخشان و مواضع خراسان و
جبل غربیش پیوسته بمنازلی است که محل توطن اقوام اوغان باشند
و شرقیش منتهی میشود بمبادی اراضی تبت و مساحت طول آن عرصه
انچه هموار است از حد شرقی تا جانب غربیه نزدیک بچهل فرسخ است
و عرض آن از جانب جنوب تا حد شمال بیست فرسخ و در نفس آن دشت
هموار که در میان کوهسار وقوع یافته ده هزار قریهٔ معموره است مشحون
بچشمهای آب عذوبت مآب و مرغزارهای نضارت آیات و زبان
زده عامه خلایق آن دیار آنکه در تمامی آن ولایت از کوهسار و هامون
هزار قریه مزروع است و از امارات جودت آب و هوای کشمیر انکه حسن
رخسار و لطیف شمایل خوبان آنجای در السنه و افواه ناظمان
مناظم دانائی مثل گشته و در این معنی بزبان بلاغت بیان بعضی از

شعرای سخن آرا این رباعی گذشته رباعی شاه همه دلبران کشمیر توئی
خرم آن سیاه کش میر توئی ∴ آن حور که روح را بشر دکش گویند ∴ کاندر
کف پای نارکش میر توئی ∴ و در کوه و دشت کشمیر انواع اشجار میوه دار است
و اثمارش بغایت خوب و سازگار و اگرچه بسبب سردی هوا در آن
ولایت میوهای گرم سیر مثل نارنج و لیمو و خرما حاصل نمی شود و لیکن از
گرم سیرات نقل میکنند و در وسط آن ولایت شهریست نغر نام که تختگاه حکام
آن دیار میباشد و مانند دجلهٔ بغداد نهری عظیم در میان آن بلده جریان
دارد و عجب آنکه چنان آبی فراوان از یک چشمه ترشح مینماید و منبعش
هم در آن ولایت است و اهالی کشمیر بر آن نهر نزدیک به سی جا جسر بسته اند
و راه آمد و شد کشاده و هفت جسر از الجمله در نفس شهر است و این
آب بعد از آنکه از کشمیر میگذرد آنرا الجبب مواضع آب دند آنه
و همه محو میشود و آن آب از بالای مولتان با آب چناب ده می پیوندد

و از مولتان و آنچه گذشته در حدود ته بدریای عمان میریزد
و از دقایق حکمت الهی آنکه معمار صنع و اتقنها فیها رواسی سوری
از راسیات جبال به پیرامن آن فضای وسیع المجال کشیده که اهالی
آنسرزمین به سبب آن سور از تمام اعراض اعدا فراغت دارند بی کلفت
مرمت و اندیشه آنکه بمرور زمان و آسیب باد و باران اختلال آن راه یابد
زیرا که معظم شوارع تمام آن ولایت سه طریقست یکی بطرف خراسان و
آن راهیست بسیار مضیق و دشوار چنانچه نقل احمال و اثقال از آن راه
بر پشت دواب میسر نمیشود و مردمیکه خواهند از آن راه چیزی بجائی
برند اثر ابر دوش گرفته طی عقبات ناهموار نمایند تا بجائی رسند که آنجا
داشته باشند بر چهارپای بار توان کرد و راهی بصوب هندوستان است
بهمین طریق باشد و طریقی که بطرف تبت افتاده اگرچه از آن دو راه
آسانتر است اما در چند منزل علفی است زهر دار و بسلامت بردن

بردن چهارپای از ان ممر بغایت دشوار والله اعلم بحقایق
الاسرار و در کتاب معجم البلدان مسطور است که کشمیر شهریست
در هند که از یکطرف بجاری قومی از ترک واقعشده و نسل ایشان
بنسل آن ترکان آمیخته شده و بنابرین مردم انجا در حسن صورت
احسن خلق الله اند تا انکه حسن زنان ایشان ضرب المثل شده و کنیزی
از ایشان را بدویست دینار و بیشتر خریداری مینمایند و مخفی
نماند که شرح مذاهب اهل کشمیر از هیچ کتاب بنظر مولف نرسیده
و انچه خود در ایام عبور بآن دیار تحقیق نموده آنست که اهالی انجا
قریب العهد باسلام اند و هنوز در میان ایشان کفار بسیارند
واز زمانیکه سید اجل عارف سید محمد خلف صدق سید السالکین سید
علی همدانی قدس سرهما در آن دیار اقامت نموده بعضی از مردم انجا
بمذهب شیعه در آمدند و بعد از ان میر شمس عراقی که از خلفای شاه قاسم

نوربخش بود بکشمیر آمد و در انجا اقامت نموده و چون حکومت انجا بطایفه
چک تیره کام رسید در تقویت سید مذکور اهتمام نمودند مذهب
شیعه نیز از بیشتر رواج یافت و اکثر سپاهیان انجا مانند طایفه دونه
و طایفه باکریان و طایفه دانگر وغیرهم شیعه اند و از اهل شهر ساکنان
محله حسن آباد و محله زدیبل که مزار و خانقاه میر شمس عراقی در انجاست
همگی شیعه اند و همچنین اولاد بابا علی که از خلفای میر شمس بود و مریدان
ایشان جمعی کثیر اند همگی شیعه اند و از قصبات انجا اهالی قصبه شهاب
الدین پوره که از نفایس مواضع کشمیر است همگی شیعه فدائی اند و از
پرگنات انجا پرگنه دیسو که مشتمل بر دویست دیه است همگی شیعه اند و
در دیگر پرگنات دیه های متفرقه هست که اهالی انجا شیعه اند و تفصیل آن
تطویل می انجامد تبت نام دو ولایت قریب کشمیر یکی را تبت
کبیر میگویند و ساکنان انجا همگی کافرند و دیگری را تبت صغیر میگویند

و در سنه الف که امیر و علی رازی که حالا نیز حاکم تبت است
بتوفیق الهی تبت کبیر را تسخیر نموده رؤسای کفر را بقتل رسانید و
بتخانهای آنجا را درهم شکست و اموال و خزاین بسیار بدست آورد
و اهالی آنجا از زمانیکه امیر سمتش مذکور بآنجا رسیده مسلمان شده اند
همگی از حاکم و سپاهی و رعیت شیعه اند و غلوی ایشان در تشیع
بمرتبه ایست که اگر احیانا یکی از سنیان کشمیر بآنجا میروند از ایشان
جزیه میگیرند و با آنکه در جوار پادشاه عظیم الشان هندوستان
مواقعست خطبه بنام پادشاهان عالیجاه ایمان کلاه سریر
صفویه موسویه انار الله براهینهم الجلیله میخوانند و از اقسام میوه در
سردسیر در آنجا بهم میرسد و مشک و بلور و طلا از آنجا می آورند

والله اعلم بحقیقت الحال



جواب نامه علمای ماوراءالنهر